چگونه مستجاب الدعوه شویم؟

■محمد حمزه‌ای

دنیا دارالاسباب است و امور در آن براساس اسباب عادی جریان می‌یابد. اما این بدان معنا نیست که ما نتوانیم از اسباب و وسایل غیرعادی برای رسیدن به خواسته‌هایمان و انجام امورمان بهره گیریم. گاه دوست داریم طی الارضی داشــته باشیم تا از حال به گذشته و آینده برویم و طی الزمان داشته باشیم و حتی به جهان‌های دیگر ســیر و سفر کنیم. هر کسی این علاقه را در ذات خویش می‌یابد، ولی می‌گوید مگر می‌شود ما هم مثلا مستجاب‌الدعوه باشیم یا دارای قدرت‌هایی چون طی‌الارض و طی الزمان باشیم؟

نویسنده در این مطلب براساس آموزه‌های قرآنی بر آن است تا راهکار استجابت دعاها و امکان تحقق آن را برای همگان بیان کند.

***

وسایل و اسباب عادی و غیرعادی

براساس آموزه‌های قرآنی، دنیا دارالاسباب است. در روایات معتبر این معنا آمده است که: ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها، خداوند ابا دارد از اینکه امور عالم را به غیر از مسیر اسبابش به جریان بیندازد. (اصول کافی، ج۱، ص ۲۵۹، و نیز بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۰، باب ۱۴، حدیث ۱۴ و ۱۵ و همان، ص ۱۶۸، باب ۲۲، حدیث ۱)

این بدان معناست که جهان براساس نظام علی و معلولی یعنی اسباب و مسببات اداره می‌شود و به سبب آن که سنت و قانون الهی است، هرگز نمی‌توان بیرون از دایره نظام علی و معلولی عمل کرد، زیرا ســنت‌های الهی غیرقابل تغییر و تبدیل هســتند و خداوند به صراحت بر این مطلب تاکید کرده و فرموده اســت: فلن تجد لســنه الله تبدیلا و لن تجد لسنه الله تحویلا، هرگز در سنت خداوند تبدیل نمی‌یابی و هرگز در سنت خداوند تحویلی نمی‌یابی. (فاطر، آیه ۴۳)

براســاس اصل عدم تبدیل و تغییر در سنت‌ها و قوانین الهی، علامه طباطبایی معجزه را براساس همین سنت در چارچوب نظام علی و معلولی تعریف و تبیین می‌کند؛ زیرا نظام علی و معلولی به عنوان سنت الهی استثنا بردار نیست و معجزه هم واقعیتی است که هیچ گونه منافاتی با قانون علیت ندارد، زیرا براساس قانون علیت، هر معلولی علتی می‌خواهد که قادر متیقن، آن علت فاعلی است و این قانون به هیچ وجه قابل نقض نیست، چون یک معنی بدیهی است که اگر چیزی وجودش از خودش نیست، ناچار از غیر است. در حقیقت آن غیر است که باید وجود به این معلول افاضه نماید. ولی قانون علیت معنایش آن نیست که معلول‌ها همیشه از عوامل عادی شناخته شده، صادر می‌شوند، بلکه این قانون همین اندازه اقتضا می‌کند که ما برای هر معلولی، عللی قائل شویم که البته علت می‌تواند غیر از علل شناخته شده عادی باشد.

استاد علامه طباطبایی در این باره می‌فرمایند: قرآن قانون علیت عامه را تصدیق می‌نماید و اصل معجزات از اموری است که حتما جریان عادی طبیعت هم آن را انکار نمی‌کند، مثلا زنده شدن مرده یا تبدیل صورت به صورت دیگر و تبدیل راحتی به بلا و بلا به راحتی، که مرتبا در عالم طبیعت صورت می‌گیرد.

فرقی که میان معجزه و وضع عادی طبیعت وجود دارد، در این اســت که امور عادی، معلول اســباب مخصوص و در شرایط خاصی صورت می‌گیرد، ولی در معجزه اســباب عادی دیده نمی‌شود،مثلا از نظر جریان طبیعی مانعی ندارد که عصا تبدیل به اژدها شــود، ولی نیاز به سلســله طولانی از علل دارد و به تدریج صورت می‌گیرد، ولی در معجزه تحقق مقتضیات و علل طولی طولانی، به شــکل آنی و فوری اســت و توسط علل غیبی به وجود می‌آید و اراده و خواست خداوند، تمام آن علت‌ها را در آن واحد به کار می‌اندازد. (طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۹۲؛ جوادی آملی، عبدالله، قرآن در قرآن (تفسیر موضوعی)، قم، نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ش، ص ۹۱)

به هر حال، دنیا دارالاسباب است و خداوند در آیات بسیار این معنا را گزارش و تعلیل و اثبات کرده است. از این رو فرمان می‌دهد برای انجام هر کاری در پی اسباب و علل آن باشید: فابتغوا الیه الوسیله؛ به سوی خداوند وسیله بجویید. (مائده، آیه ۳۵) این بدان معناست که انسانی برای هر کاری می‌بایست در اندیشه وسیله و اسباب آن باشــد حتی اگر مقصد و مقصود، خداوند باشــد، باید از وسائلی مرتبط با این هدف از جمله تقوا و عبادت و اطاعت و مانند آن بهره جســت که در همین آیه و آیات دیگر به آنها اشاره شده است.

از نظر قرآن حتی انجام کارهای به ظاهر محال و غیرممکن و یا غیرعادی نیازمند به دست آوردن وسائل و اسباب مناسب با آن است. لذا درباره عبور از جهان و عوامل دیگر هستی و یا عبور از آسمان دنیا به آسمان‌های دیگر، از انسان‌ها می‌خواهد تا سبب سلطه بر ماده را بیابند تا با قدرت سلطه، از این منافذ آسمانی به جهان‌های دیگر عبور کنند. خداوند به صراحت و روشنی بر نقش اسباب غیرعادی و معمولی اشاره داشته و می‌فرماید: یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السماوات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بســلطان؛ ای گروه جنیان و انســیان، اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. ولی جز با به دست آوردن تسلطی رخنه نمی‌کنید. (الرحمن، آیه ۳۳)

اقطار، کرانه‌های آســمان و زمین است که از آن به منافذ عبور نیز یاد می‌شود؛ چنان که مراد از سلطان در آیه، قدرت وجودی است. البته سلطان به معنای برهان و حجت و ملک نیز آمده است. (نگاه کنید، تفسیر المیزان، ذیل آیه) این بدان معناست که انسان‌ها و جنیان اگر بخواهند از عالمی به عالمی دیگر بروند، باید از قدرت وجودی برخوردار باشــند که در حالت عادی از آن بی‌بهره هســتند، مگر آنکه آن را به فعلیت درآورند. فعلیت بخشی به این قدرت درونی است که آدمی را قادر به عبور از منافذ و اقطار آسمان‌ها و زمین می‌کند و قدرت طی الارض و طی‌الزمان می‌بخشد.

براساس آموزه‌های اسلامی، جنیان چون از انرژی و آتش ساخته شده‌اند، دارای جنس لطیفی هستند. همین ویژگی به آنان کمک می‌کند تا به سادگی بتوانند از چشم انسان‌ها نهان شوند (اعراف، آیه ۱۲۷) و یا دارای سرعت انتقال از جایی به جای دیگر باشــند (نمل، آیه ۳۹) یا با همان ســرعت، اشیایی را جابه‌جا کنند (همان) چنان که می‌توانند برای جاسوسی به عوالم برتر بالا روند و از ارتباط دو جهان ملک و ملکوت برای سوءاستفاده اطلاعاتی را کسب کنند. (صافات، آیات ۷ تا ۱۰؛ و نیز جن، آیه ۶)

به هر حال، دنیا و جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم، جهان اســباب و علل اســت و تحقق هر معلولی نیازمند ســبب و علتی است؛ خواه این علت، علت مادی و عادی باشد، خواه از علل معنوی و غیرعادی باشد.

در قرآن و روایات معتبر اسلامی، مصادیق بسیاری برای علل غیرعادی و یا معنوی بیان شده است. از جمله این مصادیق می‌توان به معجزه، کرامت، دعا و نیایش، توسل، تقوا، صدقه و انفاق، نماز، صله رحم و مانند آن اشاره کرد. به عنوان نمونه صله‌رحم، به عنوان یک عامل معنوی برای افزایش عمر معرفی شده است.

در این باره امام صادق(ع) می‌فرماید: چیزی را نمی‌شناسیم که عمر را زیاد کند به اندازه صله‌رحم، تا آنجا که اگر سه سال به مرگ کسی باقیمانده باشد و صله‌رحم کند، خداوند سی سال بر عمر او بیفزاید و زندگی او سی و سه سال گردد و اگر قطع رحم کند، سی سال زندگی او را خداوند به سه سال تبدیل فرماید. (الکافی، ج ۲، ص ۱۵۳)

رســول الله(ص) نیز می‌فرماید: من احب ان ینســی فی اجله- و یعافی فی بدنه فلیصل رحمه؛ پیامبر فرمود: هر کس مایل است اجلش بدست فراموشی سپرده شود و سلامت باشد صله‌رحم کند. (بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۹۴)

درباره علیت عوامل غیرعادی برای افزایش عمر و روزی روایات بسیاری است. از جمله اینکه معصوم(ع) می‌فرماید: صدقه عمر را زیاد می‌کند و روزی را فرو می‌آورد و از مرگ بد نگاه می‌دارد و خشم خدا را خاموش می‌کند. (همان؛ ج ۷۴، ص ۱۶۷) یا اینکه امام باقر(ع) می‌فرماید: بر الوالدین و صله الرحم یزیدان فی الاجل؛ نیکی به پــدر و مادر و صله رحم موجب ازدیــاد عمرند. (بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار، ج ۷۱، ص ۸۳)

حضرت باز می‌فرماید: حسن الجوار زیاده فی الاعمار و عماره فی الدیار: نیکی به همســایگان موجب زیادت عمر و آبادانی خانه‌هاست. (مشکاه الانوار فی غرر الاخبار، ص ۲۱۳)

البته آنان تنها به علل معنوی و غیرعادی توجه نداده‌اند، بلکه در ضمن به بیان علل و اسباب عادی نیز پرداخته‌اند. از جمله امیرمومنان علی(ع) درباره علل افزایش عمر به صبحانه خوردن و نظافت دســت‌ها اشاره می‌کند و می‌فرماید: هر کس طول عمر و بقاء خواهد- در حالی که بقا برای کسی در دنیا نیست- پس در بامداد غذایی بخورد وکفش خوب و راحت بپوشد، و عبا و بالاپوش را سبک کند و آمیزش جنسی را کم کند. از ایشــان پرســیدند مراد از سبکی عبا چیست؟ فرمود: بدهکاری را اندک کردن. (بحارالانوار، ج ۲، ۲۹۷ و صحیفه رضا، ص ۱۳)

دعا، اسباب معنوی و غیرعادی

از جمله علل و اسباب معنوی و غیرعادی که در قرآن به آن اشاره شده، دعا و نیایش است. هر انسانی برای پاسخ‌گویی به نیازهای خویش می تواند از اسباب گوناگون مادی و معنوی ونیز عادی و غیرعادی استفاده کند. خداوند ابا دارد که چیزی را بیرون از نظام علی و معلولی در دنیا انجام دهد، ولی این بدان معنا نیست که نتوان از اسباب معنوی و غیرعادی اســتفاده نکرد؛ زیرا در روایات ســخن از الاسباب است که جمع همراه با الف و لام می‌باشــد و افاده عموم می‌کند. بنابراین، همه اسباب و مطلق آنها می‌توانمورد استفاده قرار گیرد که از جمله این اسباب، دعا و نیایش است.

انسان برای رسیدن به مقاصد مشروع و خواسته‌های معقول و مطلوب می‌تواند از همه اســباب اســتفاده کند. چنانکه حضرت زکریا برای فرزنددار شدن، از دعا بهره برد و به پیشگاه خداوند دست به نیایش برداشت و خواستار فرزندی شد. (سوره مریم)

بسیاری از پیامبران و اولیای خداوند برای برآوردن نیازهای خویش دست به دعا برداشــتند و آن را وســیله و علت تحقق آن قرار دادند. در قرآن به نیایش‌های پیامبرانی چون ابراهیم(ع) برای فرزنددار شــدن (انبیاء، آیات ۷۲ تا ۹۰)، حضرت ایــوب بــرای رهایی از بیماری‌هــا و فقدان زن و فرزند (همان)، شــعیب (ع) برای امدادهای غیبی (اعراف، آیات ۸۸ تا ۸۹)، عیسی (ع) برای مائده و غذای آسمانی (مائده، آیات ۱۱۲ و ۱۱۴)، یونس (ع) برای رهایی از شکم ماهی و گرفتاری‌های آن (انبیاء، آیات ۸۷ و ۸۸) و مانند آن اشاره شده است.

این نیایش‌ها برای همه امور زندگی اســت و تفاوتی میان خواســته‌های مرتبط با رهبری و پیامبری یا خواســته‌های شــخصی چون زن و فرزند و مال و غذا و مانند آن دیده نمی‌شــود. بنابراین، می‌توان در دعاها حتی نمک طعام را از خدا خواســت. (بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳)

خداوند در آیات بسیاری مردم را به این سبب و علت توجه داده و از آنها خواسته تا برای رسیدن به هر مقصد و خواسته‌ای دست به نیایش بردارند و از خداوند بخواهند. (بقره، آیات ۵۸ و ۱۸۶؛ نساء، آیه ۳۲؛ اعراف، آیات ۲۹ و ۵۵ و ۵۶؛ غافر، آیات ۶۰ و ۶۵ و آیات دیگر)

اخلاص، شرط استجابت

خداوند از انسان‌ها می‌خواهد تا از علت معنوی و غیرعادی به نام خدا و نیایش برای تحقق معلول‌ها و خواسته‌هایی استفاده کنند. این درخواست خداوند و تشویق و ترغیــب او کــه در آیات پیش گفته و آیات دیگر بیان شــده، خود بهترین دلیل بر اجابت آن از سوی خداوند است؛ زیرا خداوند از هرگونه قبیح و زشتی از جمله امورلغو و لهو بیزار است و هنگامی که به چیزی دعوت می‌کند خود، بدان عمل می‌کند.

بنابراین، دعا به عنوان یک سبب و علت از سوی خداوند معرفی شده و انسان‌ها می‌تواننــد از آن بهره گیرند. اما هر ســبب و علتی اگــر بخواهد تاثیر خود را بگذارد می‌بایســت افزون بر مقتضی، از موانع نیز رها باشــد. به این معنا که تاثیر هر علتی حتی مادی مانند آتش، زمانی است که اکسیژن به مقدار کافی و لازم باشد و مانعی چون‌تری چوب در میان نباشد.

خداوند در آیات چندی به مقتضیات دعا و موانع تحقق و استجابت آن اشاره کرده است. از جمله موانع مهم می‌توان به شرک و توجه به غیرخدا اشاره کرد. البته هر آن چیزی که به عنوان مقتضی اشاره شده اگر انجام نگیرد به عنوان مانع خواهد بود؛ زیرا خداوند به توحید در همه سطوح در سطح عالی و کامل به عنوان مقتضی اشاره کرده است، پس هر گونه شرک و توجه به غیرخداوند به عنوان مانع شناخته شده است.

از جمله مقتضیات مهم و اساسی دعا، برای تاثیرگذاری، مطلوبیت و معقولیت آن است؛ از این رو، از برخی از دعاهای بیجا و بی‌مورد نهی شده و پیامبران از آن به خدا پناه برده‌اند. (هود، آیات ۴۵ و ۴۶)

دعــا باید همراه با ایمــان و اعتقاد به اموری چون مالکیــت، ربوبیت و توحید خداوندی (انبیاء، آیه ۸۷؛ آل‌عمران، آیات ۱۶ و ۵۳ و ۱۹۳؛ مائده، آیه ۸۳)، اطاعت خداونــد (بقره، آیه ۲۸۵)، اســتغفار و توبه (آل‌عمــران، آیات ۱۴۷ و ۱۹۳؛ بقره، آیه ۱۲۸)، اظهــار عبودیت (فاتحه، آیــات ۵ و ۶)، اظهار ضعف و ناتوانی (مریم، آیه ۴)، اظهار نیاز (حمد، آیه ۵ و ۶)، اقرار به علم و قدرت خداوندی (بقره، آیه ۱۲۷؛ تحریم، آیه ۸)، تسبیح خداوندی (انبیاء، آیه ۸۷)، تضرع (انعام، آیه ۶۳)، توکل (اعراف، آیه ۸۹) و مانند آن به عنوان مقتضی اجابت باشد.

آنچه از مقتضیات گفته شــده همه مقدمه‌ای برای رسیدن به مقام اخلاص اســت؛ زیرا مهم‌ترین مقتضی در تاثیرگذاری علت و ســببی به نام دعا، آن است که انســان اخلاص داشته باشــد. در تمامی آیاتی که به مسئله دعا توجه خاص شــده، به اخلاص به عنوان مهم‌ترین مقتضی نیز اشــاره شده است. (اعراف، آیه ۲۹؛ غافر، آیات ۱۴ و ۶۵؛ انعام، آیات ۴۱ و ۶۳؛ یونس، آیات ۲۲ و ۲۳؛ عنکبوت، آیه ۶۵ و آیات دیگر)

از اخلاص اضطراری تا اخلاص اختیاری

برای دست‌یابی به اخلاص راه‌های گوناگونی بیان شده است.

از نظر قرآن، هر انســانی که به درجه اخلاص برســد، مســتجاب‌الدعوه است. برای این که به مقام مستجاب الدعوه برسیم، لازم است راه‌های دست‌یابی به آن را بشناسیم و بدانیم.

از آیات قرآنی این معنا به دست می‌آید که بسیاری از انسان‌ها دست کم یک بار به حکم اتمام حجت بر آنها، در مقام اخلاص وارد شــده و آن را تجربه می‌کنند؛ زیرا خداوند هیچ انســانی را بدون اتمام حجت مجازات و عقوبت نمی‌کند. (اســراء، آیه ۱۵ و آیات دیگر)

خداوند برای اتمام حجت، هر انســانی را به شــکل اضطراری هم که شده وارد مقام اخلاص می‌کند و تجربه اجابت دعا و تاثیرات آن را نشــان می‌دهد. خداوند در آیاتی از جمله آیات ۲۲ و ۲۳ سوره یونس، اسراء، آیه ۶۷، عنکبوت، آیه ۶۵ و آیه ۳۲ سوره لقمان به ایجاد اضطرار برای تحقق اخلاص اشاره می‌کند. خداوند انسان‌ها را در شرایط سختی چون دردهای بی‌درمان، گم شدن در بیابان، غرق شدن در دریا، مرگ و مانند آن قرار می‌دهد تا از همه اسباب ظاهری، شرک و توجه به غیر خداوند بریده و تنها ملجا و ماوای خویش را خداوند بیابند و به او تمسک و توسل جویند و او را وسیله رهایی از مرگ، سختی و رنج قرار دهند.

براساس آیه ۶۲ سوره نمل از مهم‌ترین بسترهای اخلاق مقام اضطرار است. از این رو خداوند مقام مضطر را مقام اخلاص اضطراری می‌شــمارد و آن را مهم‌ترین عامل اجابت دعا از سوی خویش می‌داند. خداوند می‌فرماید: امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشــف الســوء؛ آیا کســی که دعای مضطر و درمانده را اجابت می‌کند بهتر است یا بتهای شما؟

بنابراین، انسان درمانده و مضطری که از همه بریده و کسی را ندارد، در مقام اخلاص اضطراری قرار می‌گیرد و دعایش را در آن مقام اخلاص اضطراری مستجاب می‌یابد.

از نظر قرآن، رسیدن به مقام اخلاص و بریدن از دیگران و پیوستن به خداوند برای اجابت دعا کفایت می‌کند، حال این اخلاص به ســبب اضطراری تحقق یابد یا این که به اخلاص اختیاری پدید آید. به ســخن دیگر، اجابت دعا از ســوی خداوند و تاثیر علت دعا در ایجاد معلول، اخلاص اســت و تفاوتی میان اخلاص اضطراری و اختیاری نیست.

البته بسیاری از مردم پس از رهایی از اضطرار و درماندگی، اخلاص خویش را از دست می‌دهند و دوباره به غیر خدا می‌چسبند و آن را اصیل یا دست‌کم تاثیرگذار می‌دانند و این گونه است که دعایشان بی‌تاثیر می‌شود. (لقمان، آیه ۳۲؛ یونس، آیات ۲۲ و ۲۳ و آیات دیگر)

برای این که انسان به اخلاص اختیاری - که از ارزش افزونتری برخوردار است- برســد، می‌بایست از زمینه اخلاص اضطراری بهره برد و بکوشد تا همان‌گونه که در مقام اضطرار به اخلاص رســیده و از همه بریده، در همه حالات از غیرخداوند ببرد. اگر کسی به اخلاص اختیاری برسد و خود را مضطر به سوی خداوند بداند و تنها راه رهایی از درماندگی ذاتی و عرضی را خداوند بداند، آن‌گاه مستجاب‌الدعوه خواهد بود.

به سخن دیگر، تنها راه رسیدن به مقام مستجاب‌الدعوه این است که انسان از غیرخداوند بریده واخلاص کامل را در جان و دل خویش تحقق بخشد و جز خداوند را موثر در هســتی نیابد و او را ســبب الاسباب و علت العلل بشمارد و این‌گونه است که مســتجاب‌الدعوه خواهد شد. در حقیقت انسان باید واقعا خود را در همه حالات زندگی‌اش، مضطر اختیاری بشناسد و بداند. به این معنا که درماندگی ذاتی و عرضی خویش را بداند و بشناســد و خود را فقیر ذاتی به ســوی او بداند (فاطر، آیه ۱۵) و بدین ترتیب در مقام مضطر اختیاری حقیقت خویش را می‌داند و با اخلاص اختیاری خود را متصل به علت‌العلل می‌کند و مستجاب‌الدعوه می‌شود.

باشد ما نیز از حالت یا حالات اخلاص اضطراری درس و عبرت گیریم و آن را وســیله و جایگاهی برای پرش به ســوی اخلاص اختیاری قرار دهیم و همواره خود را مضطر بیابیم.

*** بسیاری از پیامبران و اولیای خداوند برای برآوردن نیازهای خویش دست به دعا برداشتند و آن را وسیله و علت تحقق آن قرار دادند.**

*** خداوند انسان‌ها را در شرایط سختی چون دردهای بی‌درمان، گم شدن در بیابان، غرق شدن در دریا، مرگ و مانند آن قرار می‌دهد تا از همه اسباب ظاهری، شرک و توجه به غیر خداوند بریده و تنها ملجا و ماوای خویش را خداوند بیابند و به او تمسک و توسل جویند و او را وسیله رهایی از مرگ، سختی و رنج قرار دهند.**

حقوق متقابل امام و مردم در نهج البلاغه

■ آیت الله ناصر مکارم شیرازی

مرجع معظم تقلید حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی درمقاله حاضر کوشیده است به حقوق متقابل مردم ورهبر از دیدگاه امیرالمومنین علی (ع) براساس متون نهج البلاغه اشاره هائی کوتاه اما گویا داشته داشته باشد.

***

امیرالمؤمنین علی(ع) در نهج البلاغه، دو جمله درباره حقّ فرموده اســت. اوّل اینکه فرمود: حق به هنگام بیان و توصیف، از همه چیز گسترده تر، امّا در هنگام عمل از همه چیز تنگ تر و محدودتر اســت. به تعبیر مشــهور خودمان: «گفتن حقّ بسیار آسان و عمل کردنش بسیار مشکل است»

جمله دومی که مولای متقیان درباره حق بیان می کند همان مسئله پیوستگی حق و وظیفه اســت. هر کجا حقّی اســت وظیفه ای است و هر کجا وظیفه ای است حقّی است. و به تعبیر دیگر هر کجا انسان حقّی دارد بر او حقّی دارند. هر کجا مدیون حقّی است، طلبکار حقّی نیز است. یعنی حق همیشه دو جانبه است. در هیچ جا، حق یــک جانبه وجود ندارد. حتّی خدا کــه بالاترین حق را بر مردم دارد در برابر حقّ او، مردم هم بر خدایشان حقّی دارند که حقّ هدایت، حقّ تعلیم، حقّ فرستادن پیامبران و حقّ ارسال کتب آسمانی است.

اینک در باره فلســفه امامت و رهبری بر اســاس آنچه که در نهج البلاغه آمده مسائلی را مطرح می کنیم: وجود رهبر پنج فلسفه دارد. (البته منحصر در این تعداد نمی کنم امّا آنچه که من اجمالا با عقل قاصر خود در نهج البلاغه به آن رســیده ام، این تعداد است)

اولین فلســفه وجود رهبر، این اســت که یک ملّت تکیه گاه می خواهد و این تکیه گاه بدون وجود رهبر ممکن نیست.

دوّم این که یک ملّت در صورتی می تواند پیروز و موفّق شود که برنامه هایش هماهنگ و صفوفش متّحد باشد، این هم بدون وجود رهبر، ممکن نیست.

ســومین فلسفه وجود رهبر، مسئله جهت دادن به حرکتها و تلاشها و کوشش هاســت، و این غیر از مســئله وحدت است. این سه قسمت را از همان جمله کوتاهی که حضرت در خطبه شقشقیه فرموده اند می توان استفاده کرد که: «إنّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی» یعنی موقعیّت من در مورد مسئله خلافت همچون میله ای است که در وسط سنگ آسیاست.

تعبیر، بسیار زیباست. سنگ آسیاب ممکن است هزار و یک عیب داشته باشد امّا در عین حال بگردد و کار کند، امّا اگر آن میله وســط (که هم تکیه گاه اســت و هم هماهنگ کننده است و هم جهت دهنده) برداشته شود، آسیاب حتّی برای یک لحظه هم نمی تواند بگردد.

چهارمین فلســفه وجود رهبر، مســئله بینش دادن به امّت، و پنجمین مسئله، اسوه بودن است.

علی(ع) در نامه ۴۵ (نامه معروف به عثمان بن حنیف) اشاره به این دو فلسفه کــرده و ایــن چنین می‌فرمایــد: ای فرماندار بصره، ای عثمان بــن حنیف، بدان هر پیروی، پیشوائی دارد و از پیشوای خودش استفاده می کند. اوّل آنکه از علم او بهره می گیرد و امام و رهبر به او بینش و آگاهی می دهد، و دیگر آنکه اســوه ای برای او در تمام کارهاست.

اینها مقدّمه ای بود تا وارد اصل بحث بشوم: درباره وظایف رهبر یا حقوق مردم و همچنین وظایف مردم یا حقوق رهبر آنچه که از نهج البلاغه در یک نگاه فشــرده می توان استفاده کرد این است که آن حضرت برای رهبران ده وظیفه قائل است، و برای امّت و پیروان، پنج وظیفه بیان فرموده است. در این فرصت آنها را فهرست وار عرض می کنم و می گذرم.

اولین بیانی که علی(ع) در مورد وظیفه رهبر بیان فرموده است می فرماید: رهبر باید خود را آن چنان بســازد که مقام و موقعیّت او را تکان ندهد، دگرگون نســازد و مغرور نشود و شخصیّتش تغییر پیدا نکند. این سخن را علی(ع) به فرماندهان ارتش نوشــته اســت و بیان فرمــوده: «من عبد اللّه علی بن أبی طالــب أمیر المؤمنین إلی أصحاب المسالح» در اینجا حضرت خودش را عبد اللّه نامیده است. آن همه مقام در او غروری ایجاد نکرده و افتخارش به این است که عبد اللّه و بنده خداست، و بعد لقب امیرالمؤمنین را به عنوان یک لقب رســمی برای خودش بیان می کند. امام(ع) این نامه را به اصحاب مســالح می نگارد. «مســلح» جایگاه سلاح در مرزهاست و اصحاب مسالح، مرزداران و فرماندهان ارتش هستند. در این نامه می فرماید: اولین حق والی و امام و پیشوای مردم این است که با موقعیتی که پیدا کرده دگرگون نشود، و تغییر حالت پیدا نکند بلکه بر عکس، هر چه از نظر قدرت به او بیشتر نعمت داده می شود، نزدیکی او به بندگان خدا و محبّتش به مردم بیشــتر شــود. یعنی نسبت مستقیمی میان قدرت و محبّت، و نزدیکی اش به بندگان خدا و به مردم باشد.

علی(ع) فرمود تمام قدرتها را به تو می دهند، عوض نشو. که این نخستین شرط پیشوائی بر مردم است.

دوّمین وظیفه ای را که برای امام و رهبر بیان می کند مســئله احترام به افکار مردم و مشاوره با مردم در همه چیز (بدون استثناء) است. مردم باید همیشه حاضر در صحنه باشند و در همه چیز مورد مشورت قرار گیرند.

سوّم: عدم کتمان اسرار است. اسرار را از مردم مکتوم ندارد مگر اسراری که ضرورت خاصّی پیدا کند که علی(ع) به عنوان اسرار جنگی از آنها یاد میکند.

چهارم: کوتاهی نکردن در ادای حقوق جامعه.

پنجم: تبعیض میان مردم قائل نشدن و همه را در مقابل قانون یکسان دانستن.

و می فرماید: من هیچ مســئله ای را بدون مشورت با شما انجام نمی دهم، جز مســئله قضاوت، زیرا در قضاوت وقتــی قاضی می خواهد تصمیم بگیرد، دیگر جنبه مشورتی ندارد. باید تشخیص خودش را به عنوان یک حکم قاطع بیان نماید. اما در مسائل مملکتی همه چیز را با شما در میان خواهم گذاشت و از شما مشورت خواهم خواســت. هیچ حقّی را از شــما مضایقه نمی کنم و همه شــما در برابر من، در حق مساوی هستید.

اما ششمین وظیفه ای که رهبر دارد، همسان بودن با ضعیف ترین افراد مردم است، که علی(ع) از آن به عنوان یک فریضه یاد می کند: «إنّ اللّه تعالی فرض علی أئمةُ الحقّ أن یقدّروا أنفسهم بضعفةُ النّاس کیلا یتبیّغ بالفقیر فقره» خداوند بر امام عادل و رهبران راستین فرض و واجب کرده است که زندگی خود را با ضعیف ترین قشــرهای مردم از نظر مادیّات همســان کند. لباسش ساده ترین لباس، سفره اش ساده ترین سفره و خانه اش ساده ترین خانه ها باشد.

«یتبیّغ» در لغت بمعنی ناراحتی شــدیدی اســت که منجر به مرگ می شود، یعنی «دقّ کردن»

وظیفه هفتم از وظایف رهبر که در حقیقت حق مردم است، این است که تماس مستقیمش با مردم قطع نشود، یعنی کانال اطلاعاتی رهبر و امام نباید محدود باشد علاوه بر تماس دائم با توده های مردم باید حقّ آزادی طرح شکایت، بدون هیچگونه تشریفاتی به همه مردم داده شود. این جمله را از سخنان علی(ع) در نامه ۵۳ (نامه معروف آن حضرت به مالک اشتر) فرمود: ای مالک یکی از توصیه های من به تو این است وقتی به مصر می روی جزو برنامه اساسی حکومتت باید این باشد که در عرض روز یا در عرض هفته ساعتهایی را معیّن کنی که در خانه ات را بگشایی و در آن ساعت هیچ مشغولیّات خاطر نباید داشته باشی (یعنی به تعبیر امروز تلفن بغل دستت نباشد صدا بکند، نامه به دســتت ندهند که فکرت را مشــغول کند) و با تمام حواس متوجه مردم باشــی. در را باز کنی و مأمورین و محافظین خود را کنار بزنی تا با توده مردم کاری نداشته باشند و جوّی بشود خالی از تشریفات و خالی از وحشت. مردم با آزادی بیایند هم اطلاعاتشان را در اختیار تو بگذارند که کانال اطلاعاتی تو محدود نباشد و هم شکایتشــان را آزادانه برای تو طرح کنند. که من از پیغمبر گرامی اســلام شنیدم «اگر ملتی ضعیفشان حق نداشته باشند با صراحت از ظلمهایی که به آنها شده است شکایت کند هرگز چنین ملّتی روی سعادت را نخواهد دید». این برنامه ای است که جز در مملکت علی بن ابی طالب، در هیچ نقطه ای از دنیا نمی توانید آن را پیدا کنید.

و امّا هشــتمین مســئولیّت رهبر این است که بعضی از کارها را باید شخصا (نه با واسطه) نظارت بکند. گر چه رهبر نمی تواند همه کارها را شخصا انجام دهد، بلکه باید افراد مورد اعتماد به عنوان واسطه او کارها را انجام دهند و او نظارت داشته باشد. امّــا حضرت امیر(ع) فرمود: ای مالک در بعضی کارها باید مســتقیما خودت دخالت کنی. آن کارهائی که بدون واســطه باید خودت آنها را انجام دهی یکی رســیدگی به امور مســتضعفان است، در گوشــه و کنار این کشور اســلام افرادی هستند معلول، یتیمانی هستند که پدرشان در جبهه کشته شده، بیوه زنانی هستند که بی سرپرست مانده‌اند و افرادی هســتند که از کار افتاده اند. و فرمود: این مســتضعفان و این گروه را مســتقیما خودت برنامه شــان را باید زیر نظر داشته باشی که این، یکی از وظایف رهبر در برابر امّت است.

و امّا وظیفه نهم این اســت که اعــوان و یاران خود را از میان توده های پاکدل انتخاب کند. و این هم جزء برنامه اســت، فرمود: ای مالک، وارد مصر می شوی می بینی که مردم دو گروهند: اکثریت آنها، توده های زحمتکش و پاکدل مردمند. اقلّیت آنها طبقه مرفّه و از خود راضی و در ناز و نعمت بزرگ شــده هســتند. تکیه گاه تو و یاران و یاوران تو باید از آن اکثریت زحمتکش و پاکدل باشد، چرا که توقعشان و خرجشان بر بیت المال از همه کمتر است. امّا آن اقلّیت اشرافی در ناز و نعمت بزرگ شده از خود راضی نه سرباز به میدان جنگ می فرستند، و نه در مشکلات از تو حمایت می کنند، و از همه هم پر توقع ترند.

«و انّما عمود الدّین و جماع المســلمین و العدّة للأعداء، العامّة من الامّة فلیکن صغوک لهم و میلک معهم»

و امّا دهمین وظیفه از وظایف رهبر، این است که در برنامه ها اسوه باشد. یعنی هر فرمانی که می دهد اول خود عمل کند. هر چه را نهی می کند اول خودش خودداری نماید. نه تنها با حرف، بلکه عملا سخن بگوید.

فرمود: ای مردم من شما را به هیچ طاعتی دعوت نمی کنم، مگر این که خودم قبلا آنرا انجام داده‌ام و از هیچ کار خلافی شــما را نهی نمی کنم مگر این که پیش از آن خودم آنرا ترک گفته ام. من سرمشــق و اســوه برای شــما هستم، با زبان عمل سخن می گویم فقط حرف نمی زنم، علمم ناهماهنگ با حرفم نیست. اگر پیشوایی دارای یک چنین صفات شد مشخص است که نقش او در جامعه چگونه خواهد بود.

و امّا وظیفه مردم در مقابل رهبر بســیار فشــرده و خلاصه از بیانات علی (ع) استفاده می شود که مردم در مقابل رهبر راستین ۵ وظیفه دارند:

۱-اطاعت کامل و قاطع از او

۲-سستی نکردن در انجام مسئولیت ها

۳-ایثارگرانه در دریای حوادث فرو رفتن

۴-نصیحت، تذکر، خیرخواهی و یادآوری به اندازه توانایی و قدرت فکر و اندیشه

۵-کار را در خدمت رهبر بصورت همکاری و تعاون انجام دادن.

که خود نیازمند بحثی گسترده است و باید در فرصتی دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

منبع: پایگاه تخصصی نهج البلاغه وابسته به مرکز جهانی اطلاع رسانی آل البیت (علیهم السلام)

*** از وظایف امام که در حقیقت حق مردم است، این است که تماس مستقیمش با مردم قطع نشود، یعنی کانال اطلاعاتی امام نباید محدود باشد علاوه بر تماس دائم با توده های مردم باید حقّ آزادی طرح شکایت، بدون هیچ گونه تشریفاتی به همه مردم داده شود.**

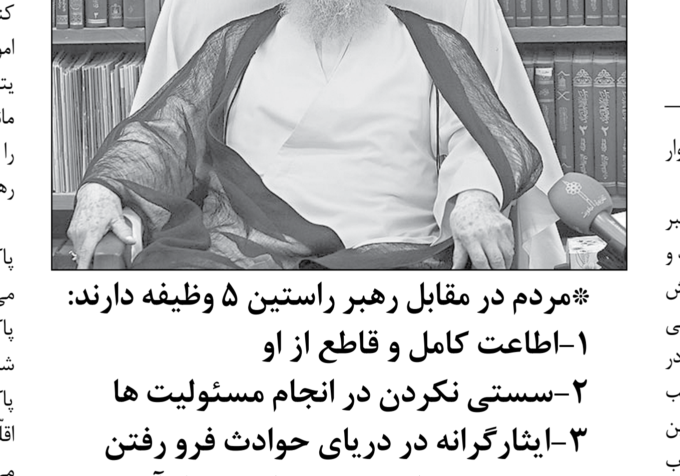

***مردم در مقابل رهبر راستین ۵ وظیفه دارند:**
۱-اطاعت کامل و قاطع از او
۲-سستی نکردن در انجام مسئولیت ها
۳-ایثارگرانه در دریای حوادث فرو رفتن
۴-نصیحت، تذکر، خیرخواهی و یادآوری به اندازه توانایی و قدرت فکر و اندیشه
۵-کار را در خدمت رهبر به صورت همکاری و تعاون انجام دادن.

چراغ راه

کیفر روزه‌خواری

قال‌الصادق (ع): من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح‌الایمان منه.

امام صادق(ع) فرمود: هرکس یک روز از ماه رمضان روزه‌خواری کند، روح ایمان از او بیرون می‌رود. [1]

۱-بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۲

حکایت خوبان

استماع سخن و انتخاب بهترین‌ها

روزی جماعتی از شــیعه، خدمت امام محمدباقر(ع) مشــرف شدند. امام آنها را موعظه کرد و از عواقب شــوم گنهکاری، پرهیزشــان داد. آنها در عین آنکه گوش به ســخنان امام می‌دادند، فکرشان جای دیگر بود و توجهی به مواعظ امام نداشتند. آن حالت بی‌توجهی امام را به خشم آورد و سکوت کرد و سر به پایین انداخت و پس از مدتی سر بلند کرد و رو به آن جماعت کرد و فرمود: «ان کلامی لو وقع طرف منه فی قلب احدکم لصارمیتا» اگر گوشــه‌ای از سخنان من در قلب یکی از شما می‌نشست، او از شــدت غصه و غم می‌مرد. آنگاه فرمود: به خود بیایید ای پیکرهای بی‌روح زنده‌نما و ای مگس‌های پراکنده بی‌پایه، شما چوب‌های خشک به دیوار تکیه داده شده‌ای هستید. مگر نه این است که شما طلا را از سنگ بیرون می‌کشید؟ مگر نه این است که شما لؤلؤ و مروارید را از اعماق دریا بیرون می‌آورید؟ (چرا سخنان نیک را از زبان گویندگان نمی‌گیرید؟) سخن پاک را از زبان گوینده‌اش بگیرید (و طبق آن عمل کنید) هرچند خود آن گوینده، عامل به گفتار خودش نباشد، زیرا خدا فرموده است (آن دسته از بندگان من اهل بشارتند که) سخنان را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌نمایند. آنها هســتند که خدا هدایتشان کرده است... در جمله پایانی حضرت می‌فرمایند: چگونه است که می‌بینم بدن‌هایتان آباد و قلب‌هایتان ویران است. هان به خدا سوگند، اگر می‌دیدید آنچه را که خواهید دید و به سوی او بازخواهید گشت، می‌گفتید، ای کاش به دنیا باز می‌گشتیم و دیگر تکذیب آیات پروردگارمان را نمی‌نمودیم و از مومنان می‌شدیم. [1]

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۵

پرسش و پاسخ

استجابت دعا

پرسش:

ماهیت دعای واقعی چیست و شرایط استجابت آن کدام است؟

پاسخ:

دعا و روح بندگی

بنده هنگامی که وجود سراســر نیاز خود را در برابر خداوند بی‌نیاز می‌بینــد، جز اعتراف به فقر نامحــدود خود چاره‌ای ندارد، که فرمود: ای مردم! شما به خداوند نیازمندید و خداست آن بی‌نیاز ستوده: یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هوالغنی الحمید. (فاطر-۱۵) از نیازمند جز عرض نیاز و بیان حاجت چه برمی‌آید؟ و از آن بی‌نیاز ســتوده، آن غنی حمید، جز رفع حاجت چه انتظاری است؟

پیامبر گرامی(ص) می‌فرماید: «الدعاء مخ العباده» دعا مغز و حقیقت عبادت اســت. (بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۰۰) بنابراین روح بندگی، در دعا و عرض نیاز و حاجت است. از این‌رو خداوند می‌فرماید: قل ما یعبؤا بکم ربَی‌لولا دعاؤکم... بگو اگر دعای شــما نبود، پروردگارم به شــما عنایتی نمی‌کرد. (فرقان- ۷۷) یا در ســوره بقره آیه۱۸۶ می‌فرماید: و اذا ســالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان، فلیستجیبوالی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون.

هرگاه بندگانم از تو درباره من بپرسند، (باید بدانند) که من نزدیکم، دعای دعاکننــده را هنگامــی که مرا بخواند (و از من حاجات خود را بطلبد) اجابت می‌کنم، پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند، بدان امید که رشد یابند.

یاس یا استکبار؟

دعا نکردن ممکن است ریشه در یاس و ناامیدی بنده گنهکار از رحمت خدا داشته باشد که او باید به مضمون و پیام آیه شریف صدر بحث توجه کند و با وعده‌ای که خداوند داده اســت، راه خود را اصلاح کند و به دعا روآورد. ولی گاهی نیز روگردانی از دعا، ناشــی از روح استکباری شخص اســت که خشم خدا را درپی دارد. از سیاق کلام الهی برمی‌آید که ترک دعا، در واقع ترک عبادت است: قال ربکم ادعونی استجب لکم، ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین. پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا خواسته شما را اجابت کنم و کسانی که از عبادت من استکبار می‌ورزند، به زودی با خواری و ذلت به جهنم داخل می‌شوند. (غافر- ۶۰)

اگر پرسیده شود که آیا بندگان گناهکار را می‌رسد که با خدا سخن گویند و حاجت طلب کنند؟ و آیا خداوند به آنان نظری خواهد داشــت؟ پاسخ این خواهد بود که آیه مورد بحث روح بندگان شرمسار را می‌نوازد و به آنها امید استجابت می‌دهد.

«فانی قریب اجیب دعوه الداع اذا دعان... (بقره- ۱۸۶)

شرایط استجابت دعا

با عنایت به آموزه‌های وحیانی، اگر دعا دارای دو شرط باشد، به‌طور حتم به اجابت می‌رسد:

۱- دعا درخواست و طلب واقعی باشد «اجیب دعوه الداع»

بعضی از دعاها، اگرچه صورت درخواست و طلب دانی از عالی را دارد ولی در واقع مورد درخواست دعاکننده نیستند و چون دعاکننده احاطه و علم به واقعیت ندارد، آن ظاهر را موافق درخواســت خود دیده و طلب می‌کند. مثلا کســی که شفای فرزند مریضش را می‌خواهد اگر بداند که این فرزند درصورت بهبود چه زیانهای جبران‌ناپذیری به او می‌رساند، این دعا و درخواســت را نمی‌کند. از طرف دیگر دعا و درخواســت باید امکان وقوعی داشته باشد. مثلا فردی برای پدر یا مادرش که عمر او تمام شده دعــا می‌کند که نمیرد ولی در عالم واقع و ناموس خلقت هرکســی عمر محدودی در این دنیا دارد و امکان زنده ماندن بیش از آن حد (اجل مسمی) امکان‌پذیر نمی‌باشد بنابراین چنین دعایی هرگز به استجابت نخواهد رسید.

۲- دعاکننده فقط به خدا روآورد و از همه اسباب و وسایل قطع امید کند «اذا دعان» کسی که به غیر خدا امیدوار است در دعایش نمی‌تواند تنها خدا را بخواند و خداوند هم به او وعده اجابت نداده است.

نکته ادبی

در آیه شریفه ۱۸۶ سوره بقره از جهت ادبی دارای لطیف‌ترین نکته‌ها درباره دعاست، که یکی از آنها سخن گفتن مستقیم و بدون واسطه خداوند با بندگان اســت. یعنی نفرمود: «بدیشــان بگو که... بلکه به‌طور مستقیم خطاب کرد: «فانی قریب اجیب...»

سلوک عارفانه

رمضان اول سال سالک

(ای سالک مراقب!) همانا اخبار و روایات مستفیض وارد شده است در اینکه ماه رمضان، اول سال (سلوک معنوی سالک) می‌باشد و اگر این ماه سالم شد، تمام سال به سلامت خواهد بود. (بحارالانوار، ج۹۴، ص۳۲۵)

(و کسی که در ماه رمضان سلامتی روحی پیدا کند و توشه معنوی خود را از این ماه بردارد، در تمام سال از سلامت معنوی برخوردار می‌گردد. [1]

۱- المراقبات، میرزا جواد آقاملکی تبریزی، ج۲، ص۴